**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه30 - 23/ 10/ 1396 روایات حجیت قول زن /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه: استاد گرامی در جلسه گذشته تقریب قاعده مقتضی و مانع را بررسی کردند. ایشان در این جلسه به اطلاق مقامی از مجموع ادله میپردازند و مواردی از اطلاق مقامی در روایات را ذکر میکنند.

بحث پیرامون حکم صورتی بود که خانم ادعا میکند در یک ماه سه بار حیض دیده است و شهود شهادت دادهاند که این حالت او سابقه دارد ولی شهادت ندادهاند که عادتش چنین است. روایت سکونی شامل این صورت نمیشود و روایت زراره هم به اطلاق لفظی این مورد را نمیگیرد، زیرا این فرض خیلی نادری است و روایات مستقیماً شامل این فرضهای نادر نمیشود چون باید در مقام بیان خصوصیات باشد. اما با اینکه اطلاق لفظی آن را نمیگیرد، اطلاق مقامـی مجموع ادله این جور موارد را شامل میشود.

**اطلاق مقامی مجموع ادله**

به طور مختصر در مورد اطلاق مقامی مجموع ادله توضیح میدهم. به دو سه نکته توجه داشته باشید. اولاً در بسیاری از نظامهای قانونگذاری الفاظ عموم یا مطلقی را به کار میبرند و احیاناً بعضی فروض به ذهن خود قانونگذار خطور نکرده تا بخواهد این صورتها را استثنا کند. طبیعتاً بعداً صور نادری که اصلاً آن موقع هم نبوده است پیش میآید یا آن زمان هم به خاطر ندرتش، در همان دلیل استثنا نکرده است. در این جور موارد وقتی متکلم در مقام بیان نباشد نمیتوان به دلیل تمسک کرد. حتی در مورد عامها هم در صورتی به عام میشود تمسّک کرد که متکلّم در مقام بیان تبصرهها باشد. در تبصرههای خاص اگر متکلّم در مقام بیان آن تبصرهها نباشد، خود عام ظهور ندارد که متکلّم آن فرد نادر را هم مشمول عام میداند. از این جهت تفاوتی بین عام و مطلق نیست، بله اصل ظهور نسبت به موارد شایع هم در مطلق متوقّف بر مقدمات حکمت است ولی نسبت به فروضی که متعارف نیست در هنگام عام بیان کنند و متکلم هم در مقام بیان ذکر آن تبصرهها نیست نمیشود به عام تمسک کرد. چیزی که باعث میشود عام برای اینکه همه افراد را اراده کرده طریقیت داشته باشد، ذکر عام و عدم ذکر مخصص تا وقت عمل است. در مطلقات هم همین است، ذکر مطلق و عدم بیان مقیّد، شرط، مانع و چیزهایی که در

شکلگیری اطلاق تأثیر دارد تا وقت عمل، منشأ استفاده عمومیت از حکم میشود.

البته نکتهای عقلایی باید ضمیمه کرد - که از این نکته عقلایی با امضاء شارع امر شرعی هم ثابت میشود و بحثهای چگونگی امضای سیرههای عقلایی و ان قلت و قلت های بحث سیره اینجا هست – که ممکن است مطرح شود امکان دارد مخصص یا مقیّدی وجود داشته باشد ولی به دست ما نرسیده باشد و این را نفی میکند. به خصوص در امور نادرهای که «لو صدر لوصل» در موردش صادق نیست اشکال جدیتر است، چون در بعضی از مواردی که خیلی محل ابتلا باشد ممکن است بگویید اگر واقعاً استثنایی نسبت به این جور فروض شایعه وجود داشته باشد، لازمه صدور استثنا وصول آن به ماست. چون قطعاً سؤالات زیادی در این مورد مطرح میشود، روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام در این مورد صادر می شود و مستبعد است که همه این روایات مخفی باشد و به ما نرسیده باشد و انسان اطمینان پیدا میکند که اگر بود به ما می رسید و حالا که نرسیده حتماً نبوده است. در امور شایعه ممکن است از این بیان «لو کان لبان» استفاده شود ولی اشکال عمده در امور نادره است که ما نحن فیه هم از مصادیق آن است. اصل اینکه زنی چنین ادعایی کند که در یک ماه سه بار حیض دیده است خیلی نادر است. بعد شاهد میگوید در ماههای قبلی فی الجمله سابقه دارد ولی عادتش این گونه نیست، این نادر در نادر است. این صورت نادر را چون روایت سکونی متعرضش بود وارد شدیم و الا شاید ما هم اصلاً متعرض این فرض نمیشدیم. در مورد این فرض بسیار نادر قاعدههایی مثل «لو کان لبان» نیست.

**نظر حاج آقا درباره الفاظ عام و مطلق بعد از فحص**

حاج آقا ادعایی دارند که به نظر درست میآید و بنای عقلایی هم همین جور است که در جاهایی که حکمی به لفظ عام یا مطلق صادر شده باشد، اگر از مخصص و مقید فحص کردیم و به مخصص و مقیدی برخورد نکردیم، عقلا به آن عام به عنوان اصل عملی عمل میکنند نه به عنوان اماره و طریقیّت. به طور کلی اگر در الفاظ عموم و مطلق ثابت نشود که مخصص و مقیّدش وجود دارد، همین کافی است که میشود به آن عام تمسک کرد.

**مواردی از اطلاق مقامی در روایات**

اصل اطلاق مقامی مؤید جدیای دارد که در روایات اهل بیت علیهم السلام فراوان به آیات قرآنی برای اثبات احکام تمسک شده است در حالی که مطمئناً آن آیات در مقام بیان این ویژگیها نبودهاند. مثلاً در بعضی از روایات در مورد برخی احکام نکاح موقّت به آیاتی تمسک شده که الفاظ نکاح در آنها به کار رفته است. توجه دارید که معلوم نیست ازدواج موقت به خصوص در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله امر شایعی بوده باشد و آیه قرآن بخواهد ویژگیهای این نکاح را بیان کند یعنی اگر نکاح موقت هم

همان حکم را داشته باشد، خیلی از این جور امور را در آیات بیان نمیشود و آیات قرآنی معمولاً در مقام بیان اصل تشریع است.

بله در بعضی از موضوعات خاص آیه قرآن وارد تفصیلات شده است ولی نوعاً مثلاً میفرماید اقیموا الصلوة و تعداد نماز، رکعات، شرایط، اوقات و موانع نماز بیان نمیکند. طبیعی قضیه این است که آیات قرآن به احکام کلی بپردازد. در همین موارد هم احیاناً روایات معصومین علیهم السلام به آیات تمسک کردهاند. اگرچه روح استدلال این است که آیه قرآن این مطلب را فرموده است و تا وقت عمل هم مقید و مخصصی وارد نشده است ولی این قید دوم که قید سلبی و عدمی است را خیلی وقتها در استدلال نمیآورند و مثل اینکه مستقیماً به خود آیه استدلال میکنند. در واقع استدلال دو جزئی است، یک جزئش این است که آیه قرآن وارد شده و جزء دیگر این که تا وقت عمل هم مخصصی و مقیّدی وارد نشده است، ولی به همان آیه اکتفا میکنند و آن قید را بیان نمیکنند.[[1]](#footnote-1)

بعضی موارد بدواً آیه اطلاق ندارد. مثلاً میخواهند حکم قضایی صادر کنند میگویند به استناد ماده فلان این حکم صادر شد. روح قضیه این است که به استناد این ماده صادر شده و هیچ جای قانون هم تبصرهای نسبت به این ماده ذکر نشده است. بنابراین عدم ذکر تبصره و قید در مقام استدلال طبیعی است. نمونه دیگر این است که آیا عبد میتواند طلاق دهد یا خیر. روایت هست که میفرماید عبد نمیتواند طلاق دهد چون ﴿عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء﴾[[2]](#footnote-2) است و الطلاق شیءٌ.[[3]](#footnote-3) آیه قرآن در مقام بیان این جهات نیست که شیء در «لا یقدر علی شیء» چه خصوصیاتی دارد ولی بحث این است که مراد از شیء اشیای تکوینی نیست چون هیچ فرقی بین عبد و حر در امور تکوینی نیست و ممکن است عبدها خیلی تواناتر و قدرتمندتر از انسان های حر باشند. در لا یقدر علی شیء اختیار انجام امور اعتباری، تشریعی و قانونی مراد است. این امور قانونی چه اموری است که عبد بر آن قدرت تشریعی ندارد؟ گرچه اینجا در مقام بیان این نکته نیست و متعرض نکات دیگر است ولی بالأخره تا وقت عمل باید بیان شود که آن شیء چه چیزی است که عبد قادر بر آن نیست.

من نگاه اجمالی به آیات قرآن میکردم ذیل دو آیه سوره بقره روایت تفسیری دیدم که میخواهم مقداری در موردش صحبت کنم و شبیه این هم حتماً در سوره های دیگر هست. ذیل آیه ﴿واتخذوا من مقام

ابراهیم مصلّی﴾[[4]](#footnote-4) این روایت نقل شده است.

سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل نسی ان یصلی الرکعتین عند مقام ابراهیم فی طواف الحجّ و العمره فقال ان کان بالبلد صلّی رکعتین عند مقام ابراهیم فان الله عز و جلّ یقول و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و ان کان قد ارتحل فلا آمره ان یرجع.[[5]](#footnote-5)

همین مضمون در روایت ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام نیز وارد شده است. از روایات استفاده میشود که مراد از ﴿واتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی﴾ این است که مقام ابراهیم را قبله خود قرار دهید و با عنایت به آن مصلایی قرار دهید و نمیخواهم وارد توضیحش شوم که از کجای آیه این معنا استفاده میشود. عند مقام ابراهیم هم میفرمایند. گویا در روایت ابی بصیر خلف مقام ابراهیم دارد، عندی که خلف است. مراد این است که هم باید نزدیک باشد و هم پشت باشد به گونهای که مقام ابراهیم بین او و کعبه قرار داشته باشد. این از مجموع روایات استفاده میشود.

در این روایت میفرمایند کسی که فراموش کرده یعنی در غیر مقام ابراهیم نماز خوانده یا اصلاً نماز نخوانده است، اگر هنوز به طرف شهر خودش نرفته است باید برگردد و عند مقام ابراهیم نماز بخواند. آیا آیه ﴿واتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی﴾ واقعاً ناظر بر این است که برای شخصی که فراموش کرده این احکام وجود دارد؟ خود آیه بنفسه در مقام بیان این ریزهکاریها نیست.

نکته دوم این است که این روایت تفصیل قائل شده است بین اینکه در بلد باشد یا از مکّه به شهر خودش رفته باشد و در جایی که بالبلد باشد به این آیه تمسک کرده است. بین اینکه بالبلد باشد یا از آنجا به طرف شهر خودش حرکت کرده باشد در آیه فرقی نیست. چه طور اینجا را به این آیه تمسک میکند؟ اصل قضیه این است که استدلال به مجموعه دو امر است. یکی اینکه آیه این مطلب را فرموده و تخصیصی هم از خارج وجود ندارد. اگرچه آیه هیچ فرقی بین در بلد بودن و کوچ کردن ندارد ولی آنچه باعث شده که نتوان به آیه تمسک کرد ادله خارجیای است که شارع مقدس به کسی که از بلد کوچ کرده باشد دستور رجوع نمی‌دهد. ولو فقط به آیه تمسک کرده است ولی در واقع این آیه است و دلیل خارجی مقیّد هم ندارد و شاید روشن هم باشد که این‌جا آیه قرآن خودش در مقام بیان این خصوصیات نیست.

شبیه این روایت دیگری است که چند روایت به این مضمون هست و من یکی را یادداشت کرده‌ام.

سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَغَشِیَهُمْ سَحَابٌ أَسْوَدُ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ ابر سیاهی نزد غروب شمس آمد فَظَنُّوا أَنَّهُ لَیْلٌ فَأَفْطَرُوا خیال کردند شب است، افطار کردند ثُمَّ إِنَّ السَّحَابَ انْجَلَی فَإِذَا الشَّمْسُ بعد دیدند خورشید هست و این ابر بوده و خیال کرده بودند که شب آمده است فَقَالَ عَلَی الَّذِی أَفْطَرَ صِیَامُ ذَلِکَ الْیَوْمِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ فَمَنْ أَکَلَ قَبْلَ أَنْ یَدْخُلَ اللَّیْلُ فَعَلَیْهِ قَضَاؤُهُ لِأَنَّهُ أَکَلَ مُتَعَمِّداً.[[6]](#footnote-6)

آیا ﴿اتمّوا الصیام الی اللیل﴾ ناظر به این صورت خاص است که اشخاص تخیّل شب می‌کنند باز هم موظف هستند روزه را ادامه دهند؟ به خصوص در این روایت لانّه اکل متعمّداً را هم ضمیمه کرده است. ببینید اگر خود آیه در مقام بیان باشد کسی که نسیاناً و سهواً خورده باشد ﴿اتمّوا الصیام الی اللیل﴾ را امتثال نکرده و باید قضا به جا بیاورد. این قید تعمدی که از خارج استفاده می‌شود را نیز این‌جا آورده است، بنابراین خود ﴿اتمّوا الصیام الی اللیل﴾ تمام العلة نیست چون اولاً آیه قرآن وارد شده است و ثانیاً قید تعمّد که از خارج استفاده می‌شود و در مورد هم وجود دارد را باید ضمیمه کنیم و اگر هم به آیه تمسک می‌شود، به ضمیمه سایر قیود و عدم شرطیت است که بعضی‌شان از خارج استفاده می‌شود. ولو آیه اصل تشریع را بیان کرده است و این قیود و ریزه‌کاری‌ها از خارج استفاده می‌شود، باز هم مثل این‌که به خود آیه تمسک کرده است. شبیه این‌ها زیاد است که به آیه تمسک می‌شود در حالی که خود آیه بنفسه در مقام بیان این خصوصیات نیست و هیچ مانعی هم ندارد و این بیانی کاملاً عرفی و صحیح است.[[7]](#footnote-7) [[8]](#footnote-8) [[9]](#footnote-9)

البته این نکته را هم بگویم که امام علیه السلام این نکته که مخصّص و مقیّد وجود ندارد را به وضوحش واگذار کرده‌اند. فقیه در این جایگاه نیست که همین جوری بگوید و ما از او قبول کنیم. باید بگوید دلیل این آیه است و مقیّد و مخصصی هم وارد نشده است.[[10]](#footnote-10)

یک بحث این است که سائلان موظّف بودند بروند سؤال کنند و ائمه علیهم السلام پاسخ دهند. بحث دیگر این است که حالا سائلین سؤال نکرده‌اند، ما که زمان آن آیه قرآن نبوده‌ایم چگونه باید برخورد کنیم؟ خیلی وقت‌ها امام صادق علیه السلام به روایتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده است تمسک می‌کنند. کسانی که مخاطب پیغمبر صلوات الله علیه و آله بودند دیگر رفته‌اند ولی همان کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مخاطب امام صادق علیه السلام در ظرف عدم وجود مخصص قابل احتجاج است ولو این‌که آن کسی که موظف بوده برود سؤال کند از کسانی بوده که در زمان پیغمبر بودند.[[11]](#footnote-11)

البته این‌که من گفتم اصل عملی است نه نسبت به استدلال امام علیه السلام. روح استدلال امام علیه السلام این است که آیه قرآن وارد شده و مخصص هم قطعاً وارد نشده است. این‌که مخصص قطعاً وارد نشده است را امام علیه السلام می توانند بفرمایند. ما بحث دیگری داریم، در جایی که شک داریم واقعاً مخصص هست یا نیست برای ما اصل عملی است ولی امام علیه السلام این‌جا به اصل عملی تمسک نکرده است.

**دو مرحله اطلاق مقامی**

الآن ما دو مرحله بحث در اطلاق مقامی داریم. یک بحث اطلاق مقامی این است که جایی که قطع داریم مخصص وارد نشده است آیه قرآن به منزله اطلاق لفظی می‌شود.[[12]](#footnote-12) در جایی که یقین داریم مخصصی وارد نشده است آیه قرآن ولو در مقام بیان نباشد به برکت عدم صدور واقعی مخصص و مقیّد به منزله مطلق یا عام تلقی می‌شود و می‌توان به آن استدلال کرد. در واقع آن‌چه کاشف است آیه قرآن و عدم وجود مخصص و مقیّد تا وقت عمل است. در جایی که یک قید اثباتی و یک قید سلبی دارد می‌شود این کاشفیت را به آن قید اثباتی نسبت داد. مرحله دیگر بحث ماست که اگر شک داریم در واقع مخصصی بوده و به ما نرسیده، اصل عملی است. حاج آقا تعبیری دارند که عام‌ها و مطلقات اصل عملی هستند. یکی از نکاتش این است که حتی بعد از فحص از مخصص و عدم وصول مخصص هم

کاشفیّت ندارد، چون ممکن است واقعاً باشد و به ما نرسیده باشد ولی یک اصل عقلایی است که در جایی که عامی باشد و مخصص واصل نشده باشد، عدم وصول مخصص را به منزله عدم صدور مخصص تلقی می‌کنند. این مرحله مرحله اصل عملی است.

نکته‌ای را اشاره کنم و توضیحش برای جلسه بعد باشد که آیا اگر برای مطلقات و عمومات آیات قرآن اطلاق لفظی قائل شویم یا از باب اطلاق مقامی مطلب را تمام کنیم، در مقام عمل فرق دارد؟ فرقش را فردا عرض می‌کنم. بعضی استدلالات عمومی باید فرق کند مثلاً بعضی استدلالات در بحث جواز تخصیص کتاب به خبر واحد باید تغییر کند. در بحث این‌که آیا موافق و مخالف کتاب مرجّح است یا خیر، این بحث تأثیر بسیار جدی دارد.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

1. پاسخ سؤال: نه اصلاً استدلال است. استدلال یعنی اینکه چرا من این حرف را میزنم چون خدا گفته است. استدلال به وصف که نمیشود کرد. استدلال به ظاهر آیه است ولو به برکت همین اطلاق مقامی. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره نحل، آيه 75. ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَی شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-2)
3. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج3، ص541. رَوَى ابْنُ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالا الْمَمْلُوكُ لَا يَجُوزُ طَلَاقُهُ‏ وَ لَا نِكَاحُهُ إِلَّا بِإِذْنِ سَيِّدِهِ‏ قُلْتُ فَإِنَّ السَّيِّدَ كَانَ زَوَّجَهُ بِيَدِ مَنِ الطَّلَاقُ قَالَ بِيَدِ السَّيِّدِ- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ وَ الشَّيْ‏ءُ الطَّلَاقُ‏. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره بقره، آيه 125. ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص425. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ع فِي طَوَافِ الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ فَقَالَ إِنْ كَانَ بِالْبَلَدِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ع فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ إِنْ كَانَ قَدِ ارْتَحَلَ فَلَا آمُرُهُ أَنْ يَرْجِعَ. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص100. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَغَشِيَهُمْ سَحَابٌ أَسْوَدُ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ فَظَنُّوا أَنَّهُ لَيْلٌ فَأَفْطَرُوا ثُمَّ إِنَّ السَّحَابَ انْجَلَى فَإِذَا الشَّمْسُ فَقَالَ عَلَى الَّذِي أَفْطَرَ صِيَامُ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ فَمَنْ أَكَلَ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ اللَّيْلُ فَعَلَيْهِ قَضَاؤُهُ لِأَنَّهُ أَكَلَ مُتَعَمِّداً. [↑](#footnote-ref-6)
7. پاسخ سؤال: امام علیه السلام دارند استدلال می کنند که ان الله عز و جل یقول، میخواهند بفرمایند که شما هم از همین آیات درمیآورید. اجازه دهید نوع دیگری هم ضمیمه کنیم، حتی در روایت انّما یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله هم آیه قرآن در مقام بیان این خصوصیت نیست. [↑](#footnote-ref-7)
8. پاسخ سؤال: نه اتفاقاً فهمیده میشود ولو فقهی نباشد. من بحثم این نیست که فقهی باشد. [↑](#footnote-ref-8)
9. پاسخ سؤال: این حرفها از کجا در آمده که ظهور قید در احترازیت است؟ اصلاً این جور نیست. اینکه ظهور قید در احترازیت است در جایی است که نکته عرفی شیء احترازیّت است ولی اتفاقاً میگویند وصفی که مشعر بالعلیه است ظهور در تقیید ندارد. هر دو بستگی دارد که در چه مقامی قرار گیرد. اتفاقاً در این آیه شریفه حتماً احترازی نیست چون اگر مراد از عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء قسم خاصی از عبد مقدور باشد تمثیل غلط است. میفرمایند این شبیه آن عبد مملوکی است که لا یقدر. کدام عبد مملوک است؟ باید ممثّل برای مخاطب واضح باشد. اگر برای مخاطب این قسم خاصی باشد و آن قسم خاص روشن نباشد که نمیتوان تمثیل کرد. آیه در مقام تمثیل است. خود تمثیل اشاره به این است که احترازیت ندارد. میفرمایند این شبیه عبدی است که قادر نیست. بحث سر این است که میفرمایند این مثل آن است. فرض کنید بگوییم این مانند انسانی است که ناتوان است. گاهی من انسان ناتوان را میشناسم، میگوید این مثل انسانی است که اهل بورکینافاسو است. حالا قید زدن به اینکه اهل بورکینافاسو است و من خصوصیاتش را نمیدانم لطف دارد؟ باید خصوصیاتی باشد که بیان آنها برای مخاطب باعث روشن شدن تمثیل شود. [↑](#footnote-ref-9)
10. پاسخ سؤال: اصلاً ادعای من همین است که از این آیات استفاده میشود که به ما خطکش دادهاند. بنابراین میشود تمسک کرد. [↑](#footnote-ref-10)
11. پاسخ سؤال: حتی میخواهم عرض کنم که عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء نسبت به «طلاق شیءٌ» قطعاً طریقیّت ندارد؛ به تنهایی ندارد. [↑](#footnote-ref-11)
12. پاسخ سؤال: امام علیه السلام استدلال کرده است. ظاهر استدلال یعنی از آیه این مطلب درمیآید. [↑](#footnote-ref-12)